



• در آمد:

خاطرات منتشر نشده و ناگفته آقای مبشری در باره رویدادها و فعل و انفعالات قضائی سال های اول انقلاب را بی تردید می توان یکی از منابع مهم پژوهش در مورد چالش های نظام با مخالفان دانست. او قاضی پرونده هائی بود که شهید لاجوردی در تدوین و تحقیقات مرتبط با آنها نقش اساسی داشت و توانائی های فکری، تحقیقاتی و قضائی وی را در سطح بالائی توصیف می کند. وی همچنین در بسیاری از چالش هائی که بین شهید لاجوردی و مسئولین شورائی قضائی وقت پیش می آمد، حق را به وی می داد و معتقد است که او به دلیل توصیه ناپذیری و پافشاری قاطع بر آنچه که حق تشخیص می داد، قربانی شد. او به هنگام بیان خاطراتش از شهید لاجوردی، شور و هیجان ویژه ای داشت و این یکی از وجوه مشترک همه کسانی است که به حقانیت مرحوم سید اعتقاد دارند و بعد از گذشت ده سال مجاللی یافته اند که از او سخن بگویند.

« شهید لاجوردی و جریان نفاق » در گفت و شنود شاهد یاران با

حجت الاسلام و المسلمین مبشری

۶

او قربانی توصیه ناپذیری خود شد...

حالا بیاید از آنها قهر کند؟ انقلاب و نظام و همه چیز را از خودش می دانست.

از آغاز مسئولیت ایشان، هر چه به سال های ۶۰ و ۶۱ نزدیک می شدیم، رفتار شهید لاجوردی نسبت به گروهک های ضد انقلاب، با برخی از کسانی که منصب هم داشتند، تفاوت اساسی پیدا می کرد. ایشان یک تحلیل و خط مشی خاصی داشت. منشأ این تفاوت چه بود؟ و پس از گذشت این همه سال، این رفتار را در مواجهه با گروه های برانداز، چقدر واقع بینانه می بینید؟

مقایسه شهید لاجوردی با افراد دیگر، کار مشکلی است، اما تفکرات را می شود مقایسه کرد. ما ارتباط مستقیم کاری با هم داشتیم. ایشان دادستان بود و ما قاضی بودیم. اولاً ایشان آدم ملا و درس خوانده و خط و ربط داری بود. آدمی نبود که توی باغ این مسائل نباشد. خوب هم وارد بود. از این جهت می شود گفت یک روحانی بی عمده بود، ولی بالاتر از این، بینش ایشان نسبت به این گروه ها بود. شناختی که ایشان داشت، ما اصلاً نداشتیم. ایشان از سال ها قبل از انقلاب در زندان با سران اینها بود و به خصوص در باره اعضای مجاهدین خلق می گفت این که می آید ادعای توبه و برگشت می کند، نفاق است و اینها فقط برای فرار از مجازات و کلاه گذاشتن سر ماست که این حرف ها را می زنند و ما باید حواسمان جمع باشد. ایشان معتقد بود که در مناقبین توبه ای وجود ندارد. تمام اینها خط و برنامه و حساب شده و تشکیلاتی است. بعدها هم معلوم شد که حتی همان هایی هم که در زندان توبه و همکاری کردند و منافقین را بازجویی می کردند، همین کارشان هم تشکیلاتی بود که بعضاً سر ما کلاه می گذاشتند. گاهی هم بر سر این مسائل با آقای لاجوردی درگیر می شدیم و می گفت بعداً می فهمید. شهید لاجوردی می فرمود اینهایی که ما به آنها می گوییم منافق، کارشان از نفاق گذشته و محارب هستند. منافق کسانی

نمی پسندیدیم و نسبت به نظراتش، انتقاد هم داشتیم. ولی بارها گفته بودم پشت سرش نماز می خوانم. چرا؟ چون می دانستم هر کاری که می کند روی اعتقاد و ایمان است. عوام فریبی نمی کند. کارش برای هندوانه زیر بغل کسی گذاشتن نیست. تسبیح آب کشیدن نیست. اعتقادش این است و بر اساس همان اعتقاد هم عمل می کند. بسیار هم بینش بالایی داشت و فرد بسیار روشنی بود. به نظر من از این جنبه، کمتر کسی در میان مسئولین به پای ایشان می رسید. نمی گویم هیچ کس، چون شاید بوده اند و بنده نمی شناسم. ولی این چند سالی که ما با ایشان بودیم، جز خلوص جز عشق به خدمت و به انقلاب چیزی ندیدیم. شاید بدترین بی مهری ها به ایشان از ناحیه بعضی از مسئولین وقت می شد، اما یک ذره در کار و تلاش وی تأثیر نداشت، چون ایشان، انقلاب را به خود انقلاب می شناخت نه به افراد. انقلاب چیزی نبود که او به خاطر افراد از آن قهر کند. مگر انقلاب مال آن افراد بود که ایشان اجیر آنها شده باشد و

شهادت لاجوردی



می دانم که سر سوزنی پایبند حقوق نبود و شاید بدترین چیز برایش این بود که به او بگویی حقوقت این قدر است، بیا بگیر. یک مسئول مخلص و پرکار بود و ذره ای توجه به مادیات و زندگی نداشت. کارکنان او هم چنین روحیه ای پیدا کرده بودند و بدشان را بگیر. کسانی که با ایشان کار می کردند، چون جذب روحیه بسیار بالای این بزرگوار شده بودند، مثل او رفتار می کردند. من روی تقوا و ایمان و همه مسائل ایشان ارادت خاصی به ایشان داشتم. در بعضی از موارد شاید سلیقه ایشان را

چگونه و از چه زمانی با شهید لاجوردی آشنا شدید و چه ویژگی های بارزی را در ایشان مشاهده کردید؟

آشنایی بنده با شهید لاجوردی رحمه الله علیه، بعد از انقلاب و در مقطعی بود که ما به عنوان حاکم شرع در اوین کار می کردیم و ایشان هم دادستان انقلاب اسلامی تهران شدند. بنده به سهم خودم و در مجموع، ویژگی های ممتازی را در این شخصیت بزرگوار دیدم و به خاطر همین ویژگی ها، ارادت خاصی هم نسبت به ایشان داشتم. اولاً نسبت به انقلاب، به شهدا و به امام متعهد و متعبد بود. اگر هم از نظر سلیقه شخصی، کاری را قبول نداشت، ولی احساس می کرد که این دستور و خواسته امام است، تعبداً و بدون اینکه حتی سئوالی بکند، تسلیم بود. یکی دیگر از ویژگی های ایشان، اخلاص بسیار بالای ایشان در کارش بود. غلو نیست اگر بگویم در این زمینه، شب و روز نمی شناخت. یکسره کار می کرد و عاشق کارش بود و ظاهر و باطنش هم یکی بود. من در ختمی که بعد از شهادت ایشان در مسجد لرزاده به منبر رفتم، اعتقاد قلبی خودم را بیان کردم و گفتم که من فردا عندالله شهادت می دهم با اینکه زندان رفته و زجر کشیده این انقلاب بود، کوچک ترین بهره ای از این نظام نبرده، یک چوب کبریت از این انقلاب نظام به خانه این بنده خدا نرفت. من الان نمی دانم که کلاً حقوقی گرفت یا نگرفت، ولی می دانم که سر سوزنی پایبند حقوق نبود و شاید بدترین چیز برایش این بود که به او بگویی حقوقت این قدر است، بیا بگیر. یک مسئول مخلص و پرکار بود و ذره ای توجه به مادیات و زندگی نداشت. کارکنان او هم چنین روحیه ای پیدا کرده بودند و بدشان می آمد که به آنها بگویی بیا پول اضافه کارت را بگیر. کسانی که با ایشان کار می کردند، چون جذب روحیه بسیار بالای این بزرگوار شده بودند، مثل او رفتار می کردند. من روی تقوا و ایمان و همه مسائل ایشان ارادت خاصی به ایشان داشتم. در بعضی از موارد شاید سلیقه ایشان را

۱۳۵۹. دادگاه انقلاب، در کنار آیت الله محمدی گیلانی و شهید محمد کجویی.



شب و روز نمی شناخت، اینک می گویم شب و روز نمی شناخت، نه اینکه بیاید بیل بزند که البته این جور کارها را هم برای رفع خستگی می کرد و به این چیزها هم خیلی علاقه داشت. زیبایی را دوست داشت و آن بیابان ها و سنگلاخ ها را به منظره های زیبا و هتل تبدیل کرد. اینها کارهای جنبی آقای لاجوردی بود. کاری که واقعاً برایش مایه می گذاشت، ارشاد بچه هایی بود که این گروه ها منحرفشان کرده بودند. به خصوص در مورد فرقان و در مورد رده های میانی و پایینی منافقین واقعاً زحمت می کشید. در مورد فرقان یاد هست که خودش می آمد و شهادت می داد که این توبه کرده است. هیچ وقت نشد که در مورد منافقی بیاید و چنین شهادتی بدهد. در مورد آنها طبق روال معمول عمل می شد. روال معمول این بود که با آنها صحبت می شد. می آمد توبه می کرد و می گفت حاضرم در تلویزیون صحبت کنم و بگویم که چه جنایاتی کرده ایم و انزجار خودم را هم از سازمان بیان کنم، ولی دل نمی داد، انگار که این یک قاعده شده بود که کسی به این مرحله برسد، باید آزادش کرد که برود، ولی این نشاندهنده این نیست که شهید لاجوردی، اعتقاد پیدا کرده بود که این متناقض توبه کرده است. او این شیوه را قبول نداشت. ایشان برای توبه منافقین از چه شیوه هایی استفاده می کرد؟ کارش بیشتر صحبت و بحث و استدلال منطقی بود. برای طرف نمونه هایی می آورد و از او پاسخ منطقی می خواست و مثلاً می پرسید گناه فلان یا فلان هندوانه فروش چه بود که او را کشید؟ شما ادعا می کنید که مسلمانید. این چه کرده بود که خونش هدر بود؟ همه راه را به شکل منطقی به روی طرف می بست و او هم جوابی برای کارهایشان پیدا نمی کرد و متوجه می شد که سازمان دارد اشتباه می کند و یک سازمان اسلامی نیست. گاهی اوقات از قم یا جاهای دیگر، فردی را به عنوان نماینده رژیم می فرستادند که برای اینها سخنرانی کند. به نظر من این شیوه چندین جواب نمی داد. چون اصولاً طرف، رژیم را قبول نداشت و لذا حرف نماینده رژیم هم در او تأثیر چندانی نمی کرد. بهترین شیوه این بود که طرف را به بن بست برسانی، آن هم نه به عنوان یک فرد طرفدار نظام، من همیشه می گفتم صحبت تو اب تکنید، چون توبه یک امر قلبی است و خدا می داند و بنده اش. اگر از این بچه ها کسانی به این مرحله می رسیدند که

برای توبه رده های میانی منافقین هم پرونده درخشان دارد. در این باره نکاتی را ذکر کنید. ایشان روی نفاق نظر خاصی داشت. شما ملاحظه کنید قرآن علاوه بر اینکه درباره چهره نفاق و منافقین، آیات متعددی دارد، سوره ای را هم به منافقین اختصاص داده است. در مورد کفار یک سوره کوچک هست که دو تا آیه آن تکراری است، «قل یا ایها الکافرون، لا اعبد ما تعبدون». اصلش این است. «ولا انتم عابدون ما اعبدو...» نتیجه این آیه است. هویت کفار معلوم است. خطر اینکه از پشت خنجر بزنند یا نفوذ کنند، ندارند، ولی آن چیزی که خطر هست، خطر منافقین است. شهید لاجوردی در جهت برخورد ارشادی با منافقین، واقعاً

شهادت لاجوردی

در باره اعضای مجاهدین خلق می گفت این که می آید ادعای توبه و برگشت می کند، نفاق است و اینها فقط برای فرار از مجازات و کلاه گذاشتن سر ماست که این حرف ها را می زنند و ما باید حواسمان جمع باشد. ایشان معتقد بود که در منافقین توبه ای وجود ندارد. تمام اینها خط و برنامه و حساب شده و تشکیلاتی است. بعدها هم معلوم شد که حتی همان هایی هم که در زندان توبه و همکاری کردند و منافقین را باز جویی می کردند، همین کارشان هم تشکیلاتی بود.



۱۳۶۲. از راست، حجت الاسلام رازینی حجت الاسلام نیری، شهید لاجوردی، حجت الاسلام میسری.

هستند که در تشکیلات خودمان به اسم انقلابی و نظام و طرفدار نظام حضور دارند و در آینده با اینها دچار مشکلات فراوانی خواهیم داشت. بچه های سازمان مجاهدین از حالت نفاق در آمده و برای همه دنیا شناخته شده اند. در مورد بچه های گروه فرقان، با توجه به زمان یعنی سال ۵۸، شب و روز کار می کرد. ایشان درباره فرقانی ها حرفی می زد که من هم قبول دارم. می فرمود اینهایی که از فرقان می آیند و توبه می کنند، من به عنوان توباب قبول دارم. دلیلش هم این است که من حاضر در اتاقی که اینها هستند، بخوابم و یک اسلحه هم به دستشان بدهم، اگر توبه نکردند، مرا بزنند.

چرا فکر می کرد فرقانی ها از این جهت با منافقین فرق دارند؟

برای اینکه فرقانی ها نفاق نداشتند، بلکه خط انحرافی رفته بودند. ظاهر و باطنشان یکی بود و برنامه و خط مشی خودشان را اسلام واقعی می دانستند و لذا از لحاظ عبادت و تهجد، مثل خوارج نهروان بودند، البته نه سران خوارج که با معاویه و امثال او ساخته بودند، بلکه کسانی که جزو بدنه خوارج نهروان بودند که روز را روز می گرفتند و شب را تا سحر به تهجد مشغول بودند. فرمایشات حضرت علی (ع) درباره خوارج، بسیار جالب است. ایشان می فرمایند فرق می کند آن کسی که دنبال حق باشد و اشتباهش در مصداق حق باشد با آن کسی که اساساً از اول خط مشی و اساس بر باطل است، مثل معاویه و دارودسته صفینی ها. می فرمودند این خوارج دنبال یافتن حق بودند و در یافتن مصداق حق اشتباه کردند و لذا تعبیری که در این مورد می فرمایند، تعبیر عجیبی است. ایشان می فرمایند احدی جز من جرئت برخورد با اینها را نکرد. واقعیت هم همین است، برای اینکه هر کدام رفتند با اینها صحبت کردند، خجالت زده برگشتند. ابن عباس رفت و خجالت زده برگشت و به امیرالمؤمنین (ع) عرض کرد، من به اینها چه بگویم؟ چه نصیحتی بکنم؟ اینها هیچکس را برای من نصیحت است! اینها پیشانی هایشان از کثرت سجده پینه بسته است! ایشان از بس روی سنگ سجده کرده اند، مثل زانوی شتر پینه بسته. ابن عباس با آن عظمت به خودش اجازه نمی داد با آنها صحبت کند. آنها نفاق و دروینی نداشتند، اشتباه کرده بودند و آن عده ای از خوارج که پی به اشتباهشان بردند، برگشتند و خوب هم برگشتند و باز جزو یاران امیرالمؤمنین شدند. عده ای از آنها هم بی تفاوت شدند و رفتند. فرقانی ها عیناً این طور بودند. به بسیاری از پرونده های اینها خود من در دادگاه رسیدگی کردم. از فرقانی ها آنهایی که برگشتند و فهمیدند که راهشان اشتباه است، می رفتند و خودشان برادرشان را می آوردند. برادرش فرقانی بود و این می دانست که او کجاست و می رفت و او را می آورد. چه بسا آن برادرش را می آورد و محاکمه و اعدام می شد، ولی یک ذره نسبت به نظام موضع نمی گرفت و می گفت حقش بوده که اعدام شود. در بیرون، بعضی از اینها ما را می دیدند، در آغوش می گرفتند و می بوسیدند، چون متوجه شده بودند که راهشان اشتباه بوده و ما هم در صدد اصلاح و هدایت اینها بوده ایم. عده ای از آنها هم به جبهه رفتند و شهید شدند. در موارد عمده، شهید لاجوردی بود که آنها را ارشاد و هدایت کرد. شهید لاجوردی در جریان بسترسازی

شهادت لاجوردی

کاری که واقعاً برایش مایه می‌گذاشت، ارشاد بچه‌هایی بود که این گروه‌ها منحرفشان کرده بودند. به خصوص در مورد فرقان و در مورد رده‌های میانی و پایین منافقین واقعاً زحمت می‌کشید. در مورد فرقان یادم هست که خودش می‌آمد و شهادت می‌داد که این توبه کرده است. هیچ وقت نشد که در مورد منافقی بیاید و چنین شهادتی بدهد.

می‌توانست آن گونه زندگی کند، همه مسلمان‌ها که نمی‌توانستند، به ایشان می‌گفتم وقتی یک کوبین روغن اعلام می‌شود و کارکنان در پوست خود نمی‌گنجند، معلوم است که وضع مادی و معیشتی آنها خیلی پایین است. شب روز هم دارند اینجا کار می‌کنند. شما هم دادستان هستی. بالاخره قبل از اینکه اینها سر از زندان در بیاورند و آلوده شوند، من و شما موظف هستیم به آنها برسیم. ایشان در مورد خودش اعتقادی داشت و به آن عمل می‌کرد و معتقد بود که همه هم باید این طوری باشند. من می‌گفتم این طور نمی‌شود. ولی از لحاظ پرونده‌ها، اگر من متوجه می‌شدم که ایشان دقت لازم را ندارد، حاضر به رسیدگی به این پرونده‌ها نمی‌شدم، آن هم در شرایطی که واقعاً شرایط جنگی بود. از لحاظ بازجویی، از لحاظ تحقیقات، از لحاظ صدور کیفرخواست، با آگاهی تمام نسبت به شرایط روز عمل می‌کرد و پرونده‌ها در سطح بسیار مطلوبی بودند و ایشان دقیقاً بر روند امور نظارت داشت.

به نظر شما سهم شهید لاجوردی در تداوم و تقویت پایه‌های انقلاب و قلع و قمع دشمنان انقلاب تا چه پایه بود؟ از امام و شخصیت‌ها و رجال اصلی انقلاب که بگذریم، جایگاه لاجوردی را در رأس می‌بینم، یعنی سهم او را از خدمت و تمام همکارانم و همه بیشتر می‌دانم. اخلاصی که او داشت، بنده نداشتم. عشقی که او داشت، بنده نداشتم.

ما هم شب و روز آنجا بودیم. بارها گفته‌ام که محاکمه آن افرادی که در رژیم گذشته صاحب مال و منال و ثروت بودند، باید توسط کسی انجام می‌شد که این اشکال به خودش وارد نباشد و در رأس همه اینها مرحوم لاجوردی بود که با جرئت می‌توانست از طرف بپرسد از کجا آوردی؟ چون خودش هیچی نداشت، ولی بنده‌ای که در مدت کوتاهی دارای امکاناتی شده‌ام، خیلی جرئت می‌خواهد که از کسی بپرسم از کجا آورده‌ای؟ چون برمی‌گردد و می‌پرسد خودت از کجا آورده‌ای؟ به هر حال نقطه ضعفی از آن نوع که خیلی‌ها دارند، نداشت؛ لذا آزرده بود و محکم سر حرفش می‌ایستاد. این روحیه ایشان واقعاً کم نظیر بود. خدا رحمتش کند.

فرصت نداشتیم برویم روی این جهات مطالعه کنیم. اما بیننا و بین الله، در آن مدتی که بازار این موضوعات در آنجا داغ بود و تواب و تشکیلاتی و این حرف‌ها مطرح بود، ما نه شاهد بودیم و نه گزارشی پیش ما آمد و نه کسی از تواب و غیر تواب پیش ما ادعا و شکایت کرد که به ما فشار آوردند و ما را در تنگنا قرار دادند. حتی گروه‌هایی هم که از طرف مسئولین یا قائم مقام رهبری می‌آمدند، چنین ادعایی نکردند و برای ما که حکام شرع بودیم یا آقای نیری چنین شکایت و گلایه‌ای مطرح نشد. البته بعضی از افراد و گروه‌ها برای تخریب به چنین مستمسک‌هایی متوسل می‌شدند، چون می‌دیدند که بازار این جور چیزها گرم است و این ادعاها را می‌کردند. ما شاهد چنین چیزی نبودیم و در این باره ارجاعی به ما نماند.

حضرت تعالی در موارد زیادی قاضی پرونده‌هایی بودید که تحت نظر شهید لاجوردی، تکمیل و به شما ارجاع می‌شدند. پختگی و دقت نظر شهید لاجوردی از نظر شما در چه پایه‌ای بود و نگاه شما به عملکرد ایشان به عنوان دادستان چیست؟

اولاً که باید عرض کنم که اگر قبول نداشتم، چون به رک و صریح بودن شهرت دارم و اینکه با کسی رودرپایستی ندارم، چه شهید لاجوردی بود و چه هر کس دیگری، حرف‌هایم را رک می‌گفتم. ایشان هم همین‌طور بود. ما اختلاف سلیقه‌هایی هم با هم داشتیم. مثلاً در مورد بحث معیشتی و کارمندان، من می‌گفتم باید یک مقدار به اینها بررسی و این قدر خشک برخورد نکنی. امیرالمؤمنین (ع) خودش



من در مدتی که در زندان بودم، با مطالعه و گفت‌وگو به این نتیجه رسیده‌ام که هم رژیم اشتباه می‌کند هم سازمان و هیچ کدامشان را قبول ندارم، به او بیشتر می‌شود اعتماد کرد تا کسی که به کلی همه مواضع قبلی خودش را رد می‌کند. من گاهی بعضی از منافقین را که می‌دیدم داغ و پرشور از نظام دفاع می‌کنند، متحیر می‌ماندم که مگر این همه تحول، اساساً شدنی است و می‌گفتم اینکه این قدر ادعای جانفشانی برای نظام می‌کند و سراز پا نمی‌شناسد،

بد نیست ما هم چند شبی برویم زندان و مثل اینها بشویم. این قدر ریاکاری می‌کردند. پیداست که چنین برخوردی کلک است. خود آقای لاجوردی تعبیرش این بود، «پیچ توبه». زندان اوین یک پیچ داشت و سرپایینی بود. می‌گفت هر کس از اینجا می‌آید پایین، تائب است. با این همه با تمام وجود برای بهبود وضعیت اینها کار می‌کرد و خودش را وقف آنها کرده بود. آقای لاجوردی گاهی یک هفته خانه نمی‌رفت. او خانه‌اش تهران بود. مثل ما نبود که اگر نمی‌رفتیم، می‌خواستیم روزه‌مان درست باشد. او اهل تهران بود و نباید قصد ده روز می‌کرد. به خاطر کار نمی‌رفت. گاهی اوقات می‌گفت من الان نمی‌دانم قیمت پنی‌ر چند است؟ کره چند است؟ این قدر از اداره بیرون نرفته بود. سلامت جریان تواب‌سازی را به رغم همه انتقادات به جا و نابه جایی که مطرح می‌شد و می‌شود، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

اولاً ما سرمان بیشتر گرم آنه‌ها پرونده‌ها بود. تعداد قضات محدود بود و سرمان آن قدر شلوغ بود که

